

فی نامہ

نویسنده: بیژن جلالی



www.ketab.ir

سرشناسه	: جلالی، بیژن، ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور	: نی‌نامه/ نویسنده بیژن جلالی
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	: ۱۱۴ ص.
شابک	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۳۱ - ۹۲۰ - ۶
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا.
موضوع	: مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق. سرگذشت‌نامه
موضوع	: Mowlavi, Jalaloddin ibn-e Mohammad, 1207- 1273- Biography
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد
موضوع	: Persian poetry- 13 th century - History and criticism
رده‌بندی کتبی	: PIR ۵۳۰۵
رده‌بندی دیوپی	: ۸۱۱ / ۳۱
شماره کتابخانه ملی	: ۷۳۳۵۸۱۳



نویسند: بیژن جلالی

ناشر: انتشارات آرون

نقاشی طرح روی جلد: امیر پویا جلالی

خوشنویسی روی جلد: استاد مرتضی فاح

چاپ اول: ۱۳۹۹

چاپ صدف: ۵۰۰ نسخه

۲۸۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان وحید نظری

نرسیده به خیابان منیری جاوید، پلاک ۱۰۵، واحد ۳ تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰

ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvannashr.ir

به نام خداوند بخشنده و مهربان

زهرست مطالب

- ۱- پیش نوشتار..... ۵
- ۲- نگاهی به زندگی مولانا..... ۱۱
- ۳- وفات سلطان العلماء..... ۱۵
- ۴- سیدبرهان الدین محقق ترمذی..... ۱۶
- ۵- طلوع شمس..... ۱۸
- ۶- غروب موقت شمس..... ۲۰
- ۷- غروب دائم شمس..... ۲۳
- ۸- شیدایی مولانا..... ۲۵
- ۹- آهنگ رحیل..... ۲۶
- ۱۰- کمال کامل..... ۲۷
- ۱۱- باز آهنگ رحیل..... ۲۹
- ۱۲- صلاح الدین زرکوب..... ۳۰
- ۱۳- حسادت نارسیدگان..... ۳۳

- ۱۴- وفات شیخ صلاح الدین..... ۳۶
- ۱۵- حسام الدین چلبی..... ۳۷
- ۱۶- وفات مولانا..... ۳۹
- ۱۷- وصیت نامه مولانا..... ۴۴
- ۱۸- آثار مولانا..... ۴۵
- ۱۹- شرحی بر ۳۵ بیت آغازین مثنوی معنوی..... ۵۱
- ۱- شرح آیات..... ۵۳
- ۱- داستان شاه، کنیزک و زرگر..... ۸۸
- ۲۲- تفاهت ایران، ان و تن، حقیقت و مجاز و پایدار و گذرا..... ۹۶
- ۲۳- سخن پایانی..... ۹۷

۱- پیش‌نوشتار

باز نوشته از دیباچه کتاب (باغ سبز عشق) گزیدهٔ مثنوی همراه با تأمل در زندگی و اندیشهٔ جلال‌الدین مولوی نوشته: (دکتر محمدعلی اسلامی خاوشن - انتشارات یزدان - ۱۳۷۷ - تهران).

اگر شاهنامه حماسه دورهٔ باستانی قوم ایرانی است، مثنوی مولوی را می‌توان حماسهٔ ایران پس از اسلام خواند. با همه تفاوتی که در میان دیده می‌شود، این دو از جهت در کنار هم قرار می‌گیرند. منظور آن است که هر دو در دو زمان متفاوت و از دو زاویه، از موضوعی مشترک حرف می‌زنند و آن گوهر انسانی رهایی است. شاهنامه می‌گوید که بر روی زمین چگونه باید سرشار، سرشار برومند زندگی کرد. مثنوی می‌گوید که گرچه در اینجا همهٔ اسباب تمامت آدمی فراهم نیست؛ باید به گونه‌ای زیست که این رهایی به نحو دیگر به دست آید.

مثنوی کتاب فضایی، کتاب کهکشانی است. هفتصد سال پیش از آنکه انسان بر کرهٔ ماه پا نهد یا در بسیط آسمان‌ها به جویایان آید، او را از طریق اندیشه و کلام به فضای نامنتها دعوت کرده است. در زبان فارسی که نه، گمان نمی‌کنم در زبان دیگری هم اثری به وجود آمده باشد که مانند مثنوی آن همه انسان را به پرواز وعده داده باشد.

طی دو بیست و پنجاه سالی که میان فردوسی و مولوی فاصله است، ایران خیلی تغییر کرده، اما مبدأ و مقصد همان است: نباید از پای

نشست، باید کمان زندگی را به نهایت کشید. پیمانه را پر کرده، از یک راه نهد، از راه دیگر، زندگی در سیری کاروانی آزمایش و پویش مدام است.

از این ژرفا که نگاه کنیم، شاهنامه و مثنوی دو کتاب متکامل می‌شوند، دو کارنامه ایرانی در دو دوران. از این‌رو بر آن شدم که پس از تدوین گزیده شاهنامه (نامه نامور)^۱ به گزینهای از مثنوی دست بزنم. بدان منظور که آن را از جهتی وصال‌پذیرتر و وصول‌پذیرتر سازم.

این کار در مهله اول برای خودم کردم. می‌خواستم پی ببرم که این کتاب شگرت چه می‌خواهد بگوید و چه راهی در پیش می‌گذارد. کل مثنوی بیشه‌زاری است انبوه که در چشم کسی که در آن پای می‌نهد خیره‌کننده و گاه سرگیجه‌آور است؛ درختان تناور گردنکش که اگر به نوک آنها نگاه کنید کلاه انبوه سر برافشاند، مرغان سترگ، خروش نهرهای کف‌آلود در کنار گل‌های بسیار لطیف و چشمه‌سارها و پروانه‌ها... هم هوش‌رباست و هم در هر قدمش بیم‌ناکه راه به در برده نشود.

من خواستم که نخست خودم بکوشم به این راه به در بزم. سه بار آن را سراپا با حضور قلب خواندم. رفتم و باز نشستم و می‌توانم بگویم که بر گردش طواف کردم. مواردی را از آن جدا کردم که گوی می‌کنم درخشش بیشتر دارند، زیرا مثنوی خود مانند کیهکشان ستاره‌های درشت و ریز دارد و حتی ستاره‌های کور و اکنون نتیجه کار خود را فروتنانه به معرض دید می‌گذارم. این هم خود آزمایشی است. مثنوی

۱. نامه نامور: نام کتابی است نوشته: «دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که در سال ۱۳۷۳ در ۸۲۲ صفحه منتشر شد».

قدری برهنه‌تر در برابر خواننده قرار می‌گیرد، آنگونه که خود مولانا فرموده است:

گفت مکشوف و برهنه و بی‌غلول^۱ بازگو دفعم مده ای بوالفضول
پرده بردار و برهنه گو که من می‌نخسبم^۲ با صنم با پیرهن
گفتم ار عریان شود او در عیان نی تو مانی، نی کِنارت، نی میان

آشنایی من با مثنوی بسیار قدیم است، از کودکی. اما گاه به گاهی بوده است همان زمان که چشمم به روی ادبیات باز بشد، آن را یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای فکری بشر شناختم. کتابی که داعیهٔ عوض کردن فلز آدمی دل را

فوران نبوغ در گروه هم افتادن و هم‌آهنگ شدن یک سلسله عوامل مساعد است و هر نبوغ فردی را باید چکیده‌ای از نبوغ ملی دانست، یعنی عصاۀ یک تمدن. این تمام یک قوم است که خود را به مرور پخته می‌کند و جوهرهٔ وجودی خود را در وجود یک یا چند تن به بروز می‌آورد.

آثاری که در زمان خاصی، بازگردان روح یک کشور می‌شوند، ترکیب مجموعی آن سرزمین را به خود می‌گیرند، برای پشه و ماهور، دره و کوه، بایر و آباد، گرمسیر و سردسیر. مثنوی چنین حسی دارد. این دلیل تحرک و تنوع و غنای کتاب است. زندگی با سیالیتی که دارد، نام زندگی به خود می‌گیرد و بدین‌گونه یک کتاب که ترجمان آن است،

^۱. غلول: خیانت و نادرستی

^۲. می‌نخسبم: نمی‌خواهم - نمی‌خسبم